

# فصل اول

## چرخه عادت

### عادت‌ها چگونه عمل می‌کنند

#### ۱.

پاییز سال ۱۹۹۳ مردی که بیشتر آنچه درباره عادت‌ها می‌دانیم از او داریم، برای یک سری تحقیقات وارد آزمایشگاهی در سن دیه‌گو شد. او مردی کهن‌سال و قدبلند بود با پیراهن آبی و کت‌وشلواری مرتب، شاید موهای سفید پرپشتش حسادت هر پیرمردی را برمی‌انگیخت. آرتروز سبب شده بود وقتی در راهروی آزمایشگاه قدم برمی‌دارد، کمی خمیده و لنگان راه برود. او درحالی که دست همسرش را گرفته بود چنان آهسته قدم برمی‌داشت گویی از قدم بعدی مطمئن نیست.

حدود یک سال قبل از آن روز، یوجین پاولی یا آن‌طور که بعدها در کتاب‌های پزشکی از او نام بردند «ا. پی.» در منزل خود در پلایادلری

مشغول خوردن شام بود که همسرش اشاره کرد  
پسرشان مایکل برای دیدن آنها به آنجا می‌آید.  
یوجین پرسید: «مایکل کیه؟»

همسرش، بورلی، گفت: «منظورت چیه یوجین؟  
پسرمون دیگه. همونی که با هم بزرگش کردیم.»  
یوجین با نگاهی مبهم به او دوباره پرسید: «اون  
کیه؟»

روز بعد یوجین دچار حالت تهوع و دل‌پیچه شد و  
در عرض ۲۴ ساعت آن‌قدر آب از دست داد که  
بورلی وحشت زده او را به بیمارستان رساند. تبش  
به ۴۰ درجه رسیده بود و آن‌قدر عرق می‌کرد که  
ملحفه‌های بیمارستان خیس شدند. هذیان

می‌گفت، خشن شده بود و سر پرستاران که تلاش  
می‌کردند به او سرم تزریق کنند فریاد می‌زد و  
هُلشان می‌داد. فقط پس از تزریق داروی

آرام‌بخش بود که پزشکی توانست سوزن بلندی  
بین دو مهره ستون فقراتش فرو کند و چند قطره  
مایع نخاعی او را بیرون بکشد.

پزشکی که این کار را انجام داد بلافاصله متوجه شد مشکلی وجود دارد. مایع مغزی نخاعی به منزله سدی در برابر عفونت و آسیب عمل می‌کند که در افراد سالم شفاف و یکنواخت است و به راحتی کشیده می‌شود؛ اما نمونه‌ای که از یوجین گرفته بود کدر، غلیظ و به نظر پر از ذرات میکروسکوپی بود. وقتی نتیجه از آزمایشگاه برگشت پزشکان دلیل بیماری یوجین را فهمیدند: یوجین مبتلا به التهاب حاد بافت مغزی یا آنسفالیت شده بود. بیماری‌ای که ویروسی به نسبت بی‌آزار با علائمی مانند تب‌خال، تاول و عفونت‌های پوستی به وجود می‌آورد. این ویروس در موارد نادری می‌تواند به مغز راه پیدا کند و با تحلیل بردن بافت ظریفی که افکار، خاطرات و به اعتقاد برخی‌ها روح ما را در خود جا می‌دهد، آسیب‌های جبران‌ناپذیری به مغز وارد کند.

پزشکان به بورلی گفتند نمی‌توانند برای آسیب‌هایی که تاکنون وارد شده است کاری انجام

دهند، ولی ممکن است بتوانند با تجویز میزان  
زیادی داروهای ضد ویروسی از گسترش بیشتر آن  
جلوگیری کنند. یوجین حالش بدتر شد و مدت ده  
روز به کما رفت. به مرگ نزدیک شده بود که  
داروها به تدریج با بیماری مقابله کردند، تبش پایین  
آمد و ویروس ناپدید شد. وقتی سرانجام بعد از  
چندین روز بیدار شد، گیج و ضعیف بود،  
نمی توانست به راحتی غذا را ببلعد، نمی توانست  
یک جمله کامل ادا کند و گاهی به سختی نفس  
می کشید. گویی هر چند ساعت یکبار فراموش  
می کرد چطور نفس بکشد؛ اما به هر حال زنده بود.  
سرانجام یوجین کمی حالش بهتر شد و پزشکان  
توانستند دوباره یک سری آزمایش روی او انجام  
دهند. آن ها از فهمیدن اینکه بخش زیادی از بدن  
او از جمله نخاع و بخشی از مغزش از این حمله  
ویروسی در امان مانده است، بسیار شگفت زده  
شدند. او هنوز می توانست دست و پایش را تکان  
دهد و به نور و صدا واکنش نشان می داد.

با وجود این، اسکن‌های مغزش تحلیل تهدیدآمیز بافت مغز را نشان می‌دادند. ویروس یک بافت بیضی‌شکل مغز را نزدیک به جایی تخریب کرده بود که جمجمه و ستون فقرات به هم می‌رسند. یکی از پزشکان به بورلی هشدار داد که: «ممکن است او دیگر شبیه آن کسی نباشد که می‌شناختید. ممکن است دیگر خیلی چیزها را به یاد نیارد و اگر روزی همسران بی‌خبر از خانه رفت تعجب نکنید و برای این وضعیت آماده باشید.»

یوجین به یک بخش دیگر منتقل شد و در عرض یک هفته توانست به راحتی غذا بخورد. یک هفته دیگر گذشت و یوجین شروع کرد به صحبت کردن معمولی و ژله و نمک خواست! کانال‌های تلویزیون را عوض کرد و از سریال‌های آبکی و کسل‌کننده تلویزیون شکایت داشت. تا پنج هفته بعد که مرخص و به مرکز توان‌بخشی منتقل شد، حالش به قدری بهتر شده بود که در راهروهای